

مکتب در فرآیند تکامل (مدرسی طباطبائی)

خلاصه شده در ۱۳۸۷/۱۰/۱۸ توسط محمد مهینی

از اواخر قرن اول هجری، انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی‌بخش انقلابی از دودمان پیامبر که در آینده ظهور کرده و نظام فاسد ظلم و ستم را در هم ریخته و حکومت عدل و قسط را پی‌ریزی خواهد نمود در همه قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است. این منجی رهایی‌بخش را شیعیان با نام قائم می‌شناختند. امام باقر و امام صادق با توجه به ذهنیت شیعیان و شرایط مناسب اقدام به قیام نکرده و گفتند که قائم منتظر نیستند. این قضیه باعث شد بسیاری به سمت دودمان حسنی خاندان نبوت بگریزند. با توجه به این جور اتفاقات، ذهنیت جامعه شیعه از مقام سیاسی امام به مقام مذهبی و علمی انتقال یافت. دو امام نهم و دهم در حالی جانشین پدران خود شدند که در سنین خردسالی بودند. پاسخ به این سوال عملاً موجب تقویت و تایید نظریه‌ای شد که برجسته فوق طبیعی امام تاکید می‌گذارند.

در سراسر قرآن کریم بر این نکته تاکید شده است که خداوند، سراسر جهان هستی را به تنهایی آفریده و تمام موجودات را روزی می‌دهد بدون آنکه در این راه کسی بدو مددی کرده یا مساعدتی نموده باشد. او تنها کسی است که بر غیب آگاه است. در آیات بسیار دیگری تاکید شده است که پیامبران مردمانی عادی بودند که مانند همه مردم دیگر زندگی کرده و در گذشتند. علی‌رغم این تأکیدات، فکر این‌که پیامبر موجودی فوق بشری بود بلافاصله پس از درگذشت آن حضرت آغاز شد. از اوایل قرن دوم هجری به بعد افراد و گروه‌های متعددی پیدا شدند که افرادی از خاندان پیامبر را به عنوان خدا می‌شناختند. به اینان «غلات طیاره» می‌گفتند.

«مفوضه» گروه دیگری از غلات هستند که ائمه را خدا نمی‌دانند بلکه معتقد بودند که خداوند، کار جهان از خلق و رزق و اختیار تشریح احکام را به آنان تفویض فرموده است. مفوضه معتقد بودند که پیامبر و ائمه اولین و تنها مخلوقاتی هستند که مستقیماً به دست قدرت حق از ماده‌ای متفاوت با سایر بشر آفریده شدند. آن‌گاه قدرت و مسئولیت امور عالم خلقت را به اینان واگذار فرمود پس هر چه در این جهان روی می‌هد از آنان است. برخی مفوضه می‌گفتند که ائمه مانند پیامبر وحی دریافت می‌کنند.

بسیاری از شیعیان و اصحاب ائمه به شدت با نسبت هرگونه صفات فوق بشری به آنان مخالف بوده و بر این نکته تاکید می‌کردند که آنان فقط دانشمندانی پرهیزکار بوده‌اند. بسیاری حتی قائل به عصمت آنان هم نبوده‌اند. اصطلاح «تقصیر» در ادبیات شیعه پس از قرن دوم معنای تازه‌ای یافت که به معنی کوتاه آمدن و تفریط در مورد فضائل ائمه بوده است.

در این میان خط سومی هم وجود داشت که اکثریت افراد عادی جامعه شیعه و بسیاری از راویان حدیث از آن پیروی می‌کردند. این گرایش، ائمه را انسان‌هایی ولا می‌دانست که به طور اخص مشمول فیض و برکت و نظر عنایت الهی بوده و به همین دلیل از نظر طبیعت خود با انسان‌های عادی فرق می‌کردند. این گرایش معتقد بود که ائمه از آن نظر که پاک‌ترین افراد بشر و نزدیک‌ترین آنان به پروردگارانند، منشا برکات و وجود آنان واسطه بسیاری از فیوضات حق است.

پی‌گیری مفوضه در اشاعه افکار خود بی‌ثمر نبود و پاره‌ای از افکار و ابداعات آنان به هر صورت داخل سیستم مذهبی شیعه برای خود جای گشود. مثلاً موضوع افزودن شهادت ثالثه در اذان که به تصریح شیخ صدوق از ابداعات و شعائر آنان بود.

یک گرایش جدید فلسفی-عرفانی شیعی که به شدت از جهان‌شناسی صوفیانه محی‌الدینی متأثر بود، و پس از حدود سه قرن از نخستین نمونه‌های آن در افکار و آثار سید حیدر آملی، عارف شیعی قرن هشتم، سرانجام در قرن یازدهم در شکل مکتب فلسفی موسوم به حکمت متعالیه تطور یافت در بعد امامت، براساس همان جهان‌شناسی، نظریه موسوم به «ولایت تکوینی» را بنیاد نهاد.

افراد غیر شیعی اعم از اهل سنت و اسلام شناسان خارجی که گاه نظریاتی چنان متضاد در آثار شیعه می‌بینند دچار سرگشتگی شده و گاه نظریات معتدل‌تر نویسندگان شیعه را در مسائل امامت و نظایر آن حمل بر مجامله و مدهانه، تقیه یا کوشش برای عرضه‌ی چهره‌ی قابل قبول‌تر و مسالمت‌جویی از تشیع و یا حمل بر دورویی و دروغ‌گویی و فریبکاری آن نویسندگان کنند. آنچه همه پیروان مکتب تشیع را از گرایش‌های مختلف وحدت می‌بخشد همان نقطه مشترکی است که کلیت عقیده تشیع بر آن بنیاد شده است یعنی این نظریه که ائمه اهل بیت منبع و مرجع نهایی دانش مذهبی پس از پیامبر، مفسران حقیقی قرآن مجید و شارحان اصلی و منحصر سنت شریف نبوی بوده و اطاعت و پیروی آنان فرض عین و واجب حتمی هر مسلمان است.

بحران رهبری و نقش راویان حدیث

نخستین بحران رهبری در جامعه شیعه امامیه بلافاصله پس از درگذشت امام صادق در سال ۱۴۸ پدیدار شد که میان پیروان آن حضرت بر سر مساله جانشینی ایشان به شکل زیر اختلاف افتاد:

۱. یک گروه که شامل برخی از پیروان برجسته آن حضرت بود هیچ‌کس را پس از آن حضرت به عنوان امام نپذیرفتند. از نظر ایشان اصلاً ضرورتی نداشت که ایشان جانشینی داشته باشد.
۲. گروه دیگر را هواداران اسماعیل، یک فرزند اما صادق که یکی دو سال پیش از رحلت پدر خود درگذشت، تشکیل می‌دادند. نتیجتاً برخی معتقد شدند که اسماعیل فوت نکرده و بلکه پدرش برای حفظ جان او، وی را پنهان کرده و او به عنوان امام زنده غایب اکنون جانشین پدر خود است.
۳. اکثریت عظیم شیعه امامیه عبدالله را که در میان فرزندان بازمانده امام، پسر ارشد بود به عنوان امام و جانشین آن حضرت پذیرفتند. عبدالله تنها هفتاد روز پس از پدر خود زنده بود و بدون فرزند درگذشت. بیشتر شیعیان سپس به حضرت موسی بن جعفر ارشد فرزندان باقیمانده امام صادق رجوع کردند. برخی شیعیان نیز امامت عبدالله را باطل دانستند.

بحران بعدی رهبری پس از درگذشت حضرت موسی بن جعفر به سال ۱۸۳ پدیدار شد که گروهی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت به این نظریه گرویدند که امام زنده است جز آن که از نظرها پنهان گردیده است. با وجود این، در گذشت زمان بیشتر شیعیان فرزند ارشد آن بزرگوار، حضرت رضا را به عنوان امام و جانشین ایشان پذیرفتند.

(جالبه که امام رضا تا امام عسگری همه تیره‌رنگ بوده‌اند)

پس از رحلت حضرت رضا مشکلاتی نظری در مورد جانشینی فرزند ایشان حضرت جواد که در آن هنگام در سن هفت سالگی بودند پدیدار شد. پس از یک دوره کوتاه بی تصمیمی که بر جامعه شیعه گذشت امامت حضرت جواد به وسیله تقریباً همه پیروان خط اصلی تشیع امامی پذیرفته شد.

حضرت عسگری در سراسر دوران امامتشان، با ایرادات و انتقادات نابخردانه بعضی از شیعیان که برخی از رفتار ایشان را مغایر با سیره و روش و رفتار اجداد طاهربینشان می‌خواندند مواجه بودند. امام برای آماده کردن جامعه شیعه برای آینده‌ای که دو سه سال دیگر در پیش داشت در پاسخ به سوالات فقهی با شیوه ائمه سلف اختلاف محسوس داشت و به طور روشن در راه خود کفا کردن جامعه شیعه در آینده نزدیک و آشنا ساختن آن با روش استدلال و اجتهاد بود.

مساله مهم دیگری که بر مشکلات این دوره شیعیان افزوده و در آینده در تشدید تنش‌هایی که پس از رحلت امام عسگری در جامعه تشیع پدیدار شد موضوع دعوی امامت برادر ناتنی آن حضرت، جعفر بود.

با توجه به این مسائل بود که چنان که از سوالات مردم از حضرت عسگری بر می‌آید شیعیان از همیشه نگران‌تر بودند که اگر حضرت بدون فرزندی وفات کنند تکلیف امامت چه خواهد شد چون امام، برادری جز جعفر نداشتند.

امام بشارت تولد این مولود مبارک را به شدت از عامه مردم پنهان نگاه داشتند. اما بلافاصله پس از رحلت آن امام، خواص اصحاب ایشان به ریاست عثمان بن سعید عمری به جامعه شیعیان اعلام داشتند که امام فرزندی از خود به جای نهاده‌اند.

در این زمان، با پیشامد وضع جدید بسیاری از شیعیان سردرگم شده بودند. بسیاری از مذهب حق برداشته و به سایر فرق شیعی و غیرشیعی پیوستند. گروهی بزرگ و به نقلی اکثریت جعفر را به عنوان امام به رسمیت شناختند. به طور خلاصه در پایان قرن سوم شیعیان عراق به دو جامعه مخالف تقسیم شده بودند: آنان که به فرزند حضرت عسگری اعتقاد داشتند و آنان که گرد فرزندان و فرزندزادگان جعفر گردآمده بودند. اما بسیاری از نوادگان جعفر به خط مستقیم تشیع حق پیوستند.

بزرگترین ادله بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقه اثنی عشری آن است که متقدمین آنان برای سال‌ها در برابر واقعه حتی المقدور به تضعیف و جرح روات و روایات مربوط به غیبت می‌پرداختند.

در نیمه اول قرن ۴م نفوذ اجتماعی شیعه در چنان حد بالایی رفته بود که مورخان غربی امروز آن قرن را «قرن شیعه» می‌خوانند. اکنون دیگر همه معتقد بودند که اگر امام غایب فی‌الواقع به خاطر خوف جانی به غیبت رفته بود و حقیقتاً اگر ۳۱۳ نفر هوادار شمشیرزن چنان که در روایتی گفته شده بود می‌یافت قیام می‌فرمود دیگر موقع خروج و ظهور ایشان بود.

اندکی بعد در پایان دهه چهارم قرن مزبور اکثریت مطلق شیعیان در عراق همه یک سر در شک و تزلزل شدید بودند و هر یک به نحوی وجود امام غایب را انکار می‌کردند. این استمرار و تشدید همان وضعی است که در تاریخ شیعه به عنوان «حیرت بزرگ» یاد می‌شود.

آنچه ما امروز می‌توانیم بگوییم و بزرگان علمای شیعه گفته‌اند این است که فقط خداوند به رمز و راز این غیبت آگاه است و هیچ ضرورتی ندارد که از این حد پا فراتر نهاده و در صدد فلسفه‌سازی و توجیه من عندی برای آن باشیم.

مناظرات کلامی

برای متکلمان سنی، عقل و استدلال عقلانی مرجع تصمیم‌گیرنده نهایی بود و نتیجه آن هرچه بود باید پیروی می‌شد اما برای متکلمان شیعه، عقل ابزار بود و منبع‌اعلای دانش و مرجع نهایی آگاهی و کشف واقع، امام بود که آنان قواعد و مبانی کلامی خود را از تعلیمات وی می‌گرفتند.

اکثریت عظیم دانشمندان شیعه تمام هم و غم خود را صرف نقل و روایت احادیث و سخنان ائمه طاهرين می‌نمودند. گرچه متکلمان شیعه مبانی و اصول خود را از تعالیم ائمه می‌گرفتند اما نتیجه‌گیری‌های آنان به طبیعت بحث‌های کلامی، گاه به طور قابل ملاحظه‌ای از تعلیمات آن بزرگواران دور می‌افتاد و با عقائد رایج در جامعه شیعه متفاوت می‌شد. خدمت اساسی ابن قبه به فکر شیعی همانا تلاش او در شالوده‌ریزی اساسی قویم و متین و قابل دفاع برای نظریه امامت شیعی بوده است.

والحمد لله كما هو اهل